تاثیر فیلون بر عهد جدید

رضا گندمی*

چکیده

فیلون اسکندرانی یا یهودی حدود بیست سال قبل از میلاد به دنیا آمد و حدود چهل و پنج سال پس از میلاد از دنیا رفت. او زمان حیات خود، میان یهودیان موقعیت ممتازی داشت به گونه‌ای که در نزاعی که میان یهودیان و حکومت وابسته به رم درگرفت، او در جایگاه سفیر یهودیان به دربار رم عزیمت کرد. فیلون یکی از متفکران بنام دوره افلاطونی میانه است که تاثیر عمیقی بر متفکران ادیان سامی بر جای گذاشت. بسیاری از مسائلی که بعدها از سوی متفکران ادیان ابراهیمی مطرح شد، نخستین بار فیلون آن را ارائه کرده است. ولفسن، مورخ امریکایی تاریخ فلسفه، تفکر غالب و حاکم بر قرن اول تا قرن هفدهم ادیان ابراهیمی را تفکر دینی یا فیلونی خوانده است. در این مقاله کوشیده شده تاثیر دیدگاه محوری فیلون یعنی لوگوس بر مسیحیت بررسی شود.

واژگان کلیدی: *فیلون، عهد جدید، ادیان ابراهیمی، مسیحیت، لوگوس.*

---

* استادیار مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۱۱/۱٦ تأیید نهایی: ۱۳۸۵/۱۲/۲۳

مقدمه

عده‌ای فیلون را به سبب تاثیری که بر مسیحیت گذاشته و نقشی که در تحکیم پایه‌های آن داشته است مسیحی به شمار آورده‌اند. براین اساس، داستان ملاقات او با پطرس را در رم جعل کرده‌اند. اویسیبوس، نوگروی فیلون را به موعظه پطرس نسبت نداده است. برونس از داستان غسل تعمید او، و نیز ملاقات دوم او از رم، دوستی و پیوندش با پطرس و نویسندگی کتاب حکمت، حدس می‌زند گزارش مکتوبی که اویسیبوس از آن استفاده کرده، از کتاب هگسیپوس با عنوان *فیلون مسیحی بقایای یک افسانه* است (Winston,1981: 314).

آدلف فون هارناک در کتاب *درباره پیدایش عقاید و آموزه‌های مسیحیت* به نقش فیلون اسکندرانی اشاره کرده است. از نظر او، الاهیات مبتنی بر لوگوس فیلون مبنای مسیح‌شناسی در مسیحیت قرار گرفت. به باور هارناک نقش فیلون در تلفیق فلسفه یونانی با یهودیت راه را برای مسیحیت باز کرد. فردریک انگلس در مقاله خود با عنوان *درباره تاریخ و مسیحیت اولیه* نوشت. برونو باثر تمام عمرش را به بررسی خاستگاه مسیحیت اختصاص داد و سرانجام به این نتیجه رسید که فیلون اسکندرانی، پدر واقعی مسیحیت، و سنکای رواقی رومی، عموی آن است.

دیدگاه‌های گوناگون در باره تأثیر فیلون بر عهد جدید

در باره تاثیر فیلون بر عهد جدید خاصه انجیل یوحنا و رساله‌های پولس و نیز آثار آبای کلیسا کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است. هر کس از منظر خاصی به بیان شباهت‌ها و احیاناً تفاوت‌های افکار فیلون با دیدگاه‌های افراد یاد شده بحث کرده است. ما به اختصار به برخی از دیدگاه‌هایی که در این خصوص الاهی‌دانان و فیلسوفان غربی ارائه کرده‌اند خواهیم پرداخت. از میان آثار بسیاری که به این مهم پرداخته‌اند، کتاب دیوید رونیا، وآثار ولفسن راه گشا است. مزیت کتاب رونیا با عنوان *فیلون در آثار مسیحیت اولیه* بر سایر کتاب‌ها و مقالات در این است که خلاصه‌ای از دیدگاه‌های مهم را که در صدها کتاب و مقاله باید جست، در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

وجوه تشابه فیلون و پولس

قبل از این که به تاثیر فیلون بر عهد جدید خاصه رساله‌های پولس و انجیل یوحنا بپردازیم، لازم است چند جمله‌ای درباره پیشینه فکری فیلون و پولس بیان شود. مسیحیت

نهضتی بود که از کالبد معبد دوم یهودیت پدید آمد و فیلون جزئی از آن بود. هر دو از زبان یونانی استفاده می‌کردند. چدویک(Chadwick) در مقاله‌ای با عنوان *پولس و فیلون اسکندرانی*، فهرست بلندی از وجوه تشابه این دو متفکر را به دست داده است که اکنون خلاصه‌ای از آن می‌آید. ۱. استدلال‌های اصلی باب‌های اول و دوم رساله پولس به رومیان؛ شناخت خدا از طریق خلقت؛ عبادت مخلوق به جای خالق به صورت نشانه و مشخصه بی‌دینی و کفر؛ منجر شدن بت پرستی به ضعف اخلاقی؛ باطنی ودرونی بودن دین حقیقی.

۲. پولس در قرنتیان شیر و نان را که با توانایی‌های معنوی مختلف متناظر است، با تضاد میان نفس و روح مقایسه کرده.

۳. فیلون وپولس را می توان روان‌شناس دین برشمرد. هر دو از لطف وفیض سخن گفته‌اند.

٤. موضوعاتی که بعد در مسیحیت بسط یافته، فیلون پیش‌بینی کرده است؛ نظیر گونه‌شناسی آدم، زبان غیر تجسدی که موسی به کار برد. پولس در رساله کولسیان از واژگان فیلون بسیار بهره برده است.

۵. آزادی و گفت و گوی آزادانه نفس خالص با خدا در کولسیان.

سامل(Samdmel)، محقق امریکایی، معرفی نظام‌مندتری از ارتباط پولس و فیلون به دست داده است. نکات اصلی او را می‌توان در چهار محور ذیل خلاصه کرد:

۱. تعالی خدا: هر دو در صدد حل مسأله ارتباط خدا با مخلوقات بوده‌اند. پولس از واژه مسیح و فیلون از لوگوس استفاده کرده است. هر دو به دنبال ارائه سازوکاری هستند که با آن خدای متعالی را به خدای درون ذات و حاضر در جهان فیزیکی تبدیل کنند. لوگوس فیلون هیچ ارتباطی با زمان و مکان ندارد؛ اما در پولس یک رویداد سرنوشت‌سازی وجود دارد و آن هنگامی است که عیسی به مسیح تبدیل شد؛ همو که زندگی می‌کرد و بعد مصلوب شد و در آخرالزمان دوباره بر خواهد گشت. از طرفی در پولس بحث مکاشفه مطرح است که در فیلون چنین چیزی وجود ندارد.

۲. شریعت: هر دو به نوعی با مسائل مشابه در شریعت موسی دست به گریبانند؛ اما فیلون معتقد است انسان می‌تواند و باید شریعت را مراعات کند؛ در حالی که پولس بر ناتوانی انسان تاکید دارد.

۳. رستگاری: فیلون و پولس هر دو از زبان عرفانی استفاده کرده‌اند و رهایی را رهایی

از تن و قید و بندهای این جهان می‌دانند؛ اما در تفکر فیلون هیچ اثری از رهـایی فقـط بـه وسیله ایمان که در تفکر پولس نقش اساسی ایفا می‌کند، وجود ندارد.

٤. انسان‌شناسی: هر دو بـر دو سـاحتی بـودن انـسان و تمـایلات دوگانـه آدمـی تاکیـد کرده‌اند: انسان از جسم که حسب فرض شر است و از بخش غیر مادی یعنی روح تـشکیل شده است. انسان در تلاش است از ماده فراتر رود و به تعبیر فیلون در جهان معقـول و بـه تعبیر پولس در «روح» زندگی کند (غلاطیان، ٥:١٦-٢٥). پولس نیـز میـان انـسان زمینـی و آسمانی فرق گذاشت. پولس همچون فیلون می‌پذیرد که انسان مـی‌توانـد زنـدگی‌اش را در سطوح و مراتب معنوی و روحانی متنوعی بگذراند.

اختلاف دیدگاه فیلون و پولس

هومس(Hommes) از منظر فلسفی اسـتدلال مـی‌کنـد کـه تفکـر فیلـون دربـاره انـسان، افلاطونی و بر دو گانه انگاری افلاطونی استوار است؛ در حالی که پـولس انـسان را اتحـاد نفس و بدن تصور می‌کند. از طرفی انسان آسمانی پولس، انسان واقعی اسـت؛ یعنـی عیـسا مسیح و نه انسان مثالی. فیلون بر اساس واژگان فلسفی گمـان مـی‌کنـد میـان روح و مـاده شـکاف عظـیم پرنـشدنی وجـود دارد؛ در حـالی کـه پـولس بـا اسـتفاده از اصـطلاحات آخرت‌شناختی، معتقد است کـل انـسان از طریـق خلقـت جدیـد در عیـسا مـسیح نجـات می‌یابند. رابینسون (Robinson) این مسأله را از دیدگاه الاهیات کتاب مقدس بررسـی کـرده است. او معتقد است واژه‌های جسم و روح را پولس از عهد عتیق گرفتـه. جـسم، نـشانه و علامت بخشی از انسان نیست؛ بلکه علامت کل انسان از منظر خاص یعنی در تقابل با خدا است. روح نیز معرف بخشی از انسان نیست؛ بلکـه معـرف انـسان اسـت از آن حیـث کـه پذیرای خدا است و زندگی خدایی را تسری و تعمیم می‌دهد؛ امـا فیلـون متـاثر از فلـسفه یونان دوگانه انگار و قائل به دو ساحت برای انسان اسـت و هـر کـدام از روح و جـسم را بخشی از انسان می‌داند و نه انسان در جایگاه یک کل برخلاف پولس.

خلاصه آن که در باب انـسان‌شناسـی مـی‌تـوان نتیجـه گرفـت کـه فیلـون و پـولس از اصطلاحات مشابهی کمک گرفته‌اند؛ در حالی که هر یـک معنـای خاصـی از آن‌هـا را اراده کرده‌اند. تسلر هم از جمله افرادی است که به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های فیلون و پـولس

پرداخته. از نظر او، هر دو متفکر، بر لطف و فیض که بیانگر رابطه میان خدا و انسان است، تاکید دارند. فیض وابستگی مطلق انسان را به خدا بیان می‌کند و هیچ جایی برای غـرور یـا احساسات آزادانه انسان باقی نمی‌گذارد. اختلاف آن دو در مسأله‌ی فیض از این قرار اسـت کـه آرای فیلون در باب فیض با نظریه او در باب خلقـت و جایگـاه انـسان در آن گـره خـورده؛ در حالی که برای پولس فیض در یک قالب مکاشفه‌ای ـ آخرت‌شناسانه‌ای بر صلیب مسیح متمرکز است. به نظر فیلون، فیض به هیچ وجه با رعایت شریعت در تضاد نیست؛ زیرا شـریعت نـشان می‌دهد چگونه انسان به هدفش که همانا عروج به خدا است می‌رسد (Runia, 1993: 66-74).

نویسنده انجیل چهارم، نخستین نویسنده عهد جدید نیست که عیسا را لوگـوس نامیـده است. گرچه پولس این کلمه را به کار نبرده، برداشت یوحنا را بیان کـرده بـود. پـولس مـسیح را کسی معرفی می‌کند که چهار یکشنبه قبل از میلاد در آسمان با خدا زنـدگی مـی‌کـرد (غلاطیـان، ٤:٤) او موجود زمینی(اول قرنتیان، ۷:۱۱؛ ۱۵: ٤٩-٤٥) و حتی شـریک خـدا در خلقـت پنداشـته شده است (اول قرنتیان، ٦:٨). او را به سبب تمایزش از خدا پسر خدا نامیده‌اند (رومیان،۸: ۳۲).

این که پولس با آثار فیلون آشنا بوده یا نه مورد بحث است؛ اما هنگامی که او کولـسیان و افسسیان را می‌نوشت، تاثیر تفکر اسکندرانی در کلیسا احساس مـی‌شـد. غنوصـی گـری اولیه که می‌کوشند مسیحیت را با نظام جهان در جایگاه کل پیوند زند، رواج داشـت. قابـل توجه‌ترین اشاراتی که شعار اصلی غنوصی‌ها است یعنی تعبیر «پری خدا یا مـلا الاهـی» در افسسیان، ۱۹:۳ به کار رفته است و نیز در کولسیان می‌گوید:

در مسیح تمام گنجینه‌های حکمت و معرفت نهفته است (کولسیان، ۳:۲).

پولس ثابت می‌کند تمام چیزهایی که در نظریه پری بـه دنبـال آن هـستند، بـه واقـع در مسیح ارائه شده است. هدف اصلی این رساله‌ها این بود که از بزرگـی بـی نظیـر و قـدرت مطلق شخص مسیح دفاع کند. او صرفاً یکی از ائون‌ها (Eons) است که پری را می‌سازد؛ آن گونه که غنوصی‌ها اثبات می‌کردند؛ اما یک موجود واقعی و شخصی است کـه در آن تمـام پری الوهیت ساکن است. او فقط یک کارگزاردون مرتبه نیست کـه بـرای اسـتاد و اربـاب بالاتر افتخار و عظمت بیافریند. او غایت و نیز منشأ تمام اشیای مخلـوق اسـت (کولـسیان، ۱۵:۱ـ۲۰). گرچه پولس در سراسر این رساله کلمه لوگوس را به‌کار نبرده، روشن است کـه پولس در رتبه و کارکرد معادل لوگوس یوحنا است. هر چیزی کـه قبـل از خلقـت وجـود

داشته باشد و هم پایه با خدا باشد در زندگی او سهیم و در آثارش شریک و همکار است.

پولس در رساله به عبرانیان به صراحت و حتی کامل‌تر از آنچه در رساله‌های پیش گفته آمد، درباره الوهیت ازلی مسیح سخن گفته است. در این که نویسنده این رساله کیست، اطلاع دقیقی نداریم؛ اما دیدگاه فیلونی حاکم بر رساله از این حکایت دارد که نویسنده باید یهودی اهل اسکندریه و احتمالاً حتی شاگرد فیلون بوده باشد. تعابیر «پسر خدا»، نخستین زاده، فوق فرشتگان، صورت خدا، عامل در خلقت، میانجی، کاهن اعظم ، ملکیصدق، پوشاندن لباس خدایی به آن و حتی خدا دانستن(عبرانیان، ۱:۳) از جمله این تعابیر است. تعبیر فروغ جلال حکایت از این نکته دارد. «به وسیله او عالم‌ها را آفرید» (همان: ۱:۲) و «به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بود» (همان).

پولس، ماشیح ازلی را به صراحت با حکمت ازلی و به‌طور تلویحی با روح القدس یکی گرفته است. در دو انجیل همدید یعنی متی و لوقا تلاش شده است دیدگاه پولس احیا شود. مسیح ازلی پولس در این دو انجیل با روح القدس یکی گرفته شده است. در انجیل چهارم کوشیده شده است روایت جدیدی از دیدگاه پولس ارائه شود. در آن‌جا ـ چنان که خواهد آمد ـ ماشیح یا مسیح موعود با لوگوس فلسفه فیلون یکی گرفته شده است.

در فلسفه فیلون، حکمت ازلی کتاب امثال سلیمان و سنت یهودی بعد از کتاب مقدس لوگوس نیز نامیده می‌شود. لوگوس فیلون نظیر حکمت کتاب حکمت سلیمان سه مرحله و مرتبه وجودی دارد که دو مرحله آن قبل از خلقت و یکی پس از خلقت است. ۱. لوگوس از ازل به صورت فکر خدا وجود داشته است. ۲. قبل از خلقت جهان در جایگاه موجود غیر جسمانی و مجرد مخلوق خدا بوده، و خدا از آن به صورت ابزار یا طرح و نقشه در خلقت جهان استفاده کرده است. ۳. خدا همراه با خلقت جهان، لوگوس را در جایگاه لوگوس درون ذات، درون جهان قرار داد و آن به صورت ابزار مشیت الاهی در هر بخشی از جهان عمل می‌کرد. از نظر فیلون، خدا افزون بر این موجود مجرد ازلی همراه با خلقت جهان یک موجود مجرد دیگر را آفرید که دیگر ازلی نبود و به‌سان اندیشه در لوگوس وجود دارد. این موجود مجرد روح خدا یا روح الاهی نامیده می‌شود و کارش این بود که در جایگاه ابزار انتقال وحی از خدا به انسان‌ها نقش ایفا کند و بر این اساس می‌توان آن را روح پیامبرانه نیز نامید (wolfson ,1982, 2: 24-32).

دیدگاه انجیل یوحنا در خصوص لوگوس

چنانچه بخواهیم دیدگاه پولس دایر بر ازلی بودن مسیح را طبق فلسفه فیلون بیان کنیم باید بگوییم یوحنا واژه لوگوس را جایگزین حکمت یا روح القدس کرد. فیلون می‌گوید این آیه سفر پیدایش که خدا در آغاز آسمان و زمین را آفرید (پیدایش، ۱:۱)، به خلقت جهان محسوس ما اشاره ندارد؛ بلکه به خلقت جهان معقول که قبل از این جهان صورت گرفت و با لوگوس یکی است، اشاره دارد. طبق نظر فیلون، لوگوس، درون خودش جهان معقول را که در آغاز آفریده شد، در بر دارد؛ یعنی آن قبل از خلقت جهان محسوس پدید آمد. یوحنا در مقدمه‌اش بر پایه تفسیر فیلون از آیه نخست سفر پیدایش مدل سازی و الگوبرداری کرد و گفت «در آغاز کلمه بود»(یوحنا، ۱:۱). یگانه تفاوتی که میان آن دو وجود دارد، در مقصود از کلمه «بود» است که در معنای یونانی رایج به معنای "وجود داشت" است؛ ولی در زبان عبری به معنای پدید آمدن است. آبای کلیسا بر سر مقصود از این کلمه با هم اختلاف یافتند.

کوتاه سخن، یوحنا در وصف خود از لوگوس یا کلمه از وصف پولس از مسیح ازلی، وصف فیلون از لوگوس ازلی و از وصف حکمت سلیمان از حکمت ازلی الگو برداشت. یوحنا نظیر پولس مسیح ازلی را «پسر خدا» (رساله پولس به رومیان، ۳:۸) و نخستین زاده (کولسیان، ۱۵:۱) و نظیر فیلون لوگوس ازلی را «پسر خدا» و «نخست زاده» و نظیر حکمت سلیمان که حکمت ازلی را با «تنها موعود» (حکمت سلیمان، ۲۲:۷) و لوگوس را «تنها پسر مولود خدا»(یوحنا، ۱۸:۱) وصف کرد.

یوحنا نظیر پولس که از مسیح ازلی در جایگاه کسی یاد می‌کند که «تمام اشیا را آفریده است» (کولسیان، ۱۶:۱؛ قرنتیان ۶:۸) و نظیر فیلون که از لوگوس ازلی به صورت چیزی سخن می‌گوید که «به واسطه آن جهان شکل و صورت گرفته است(wolfson, 1982, 1: 261-282)؛ و نظیر حکمت سلیمان که از حکمت ازلی به صورت «صنعتگر همه چیز» (حکمت سلیمان، ۲۲:۷) سخن می‌گوید. او از لوگوس به صورت چیزی سخن می‌گوید که «تمام چیزها به واسطه او ساخته شده‌اند» (یوحنا، ۳:۱). شباهت دیگری نیز میان این چهار تا وجود دارد. پولس درباره جایگاه مسیح ازلی بعد از خلقت جهان می‌گوید:

و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (کولسیان، ۱: ۱۷).

فیلون می‌گوید که خدا بعد از خلقت جهان، درون آن لوگوس را قرار داد؛ به گونه‌ای

که آن «خودش را از مرکز به اطراف جهان و از اطراف به مرکز آن گسترش داد و مانع فروپاشی و گسست آن‌ها شد» (philo ,plant,8-10). در حکمت سلیمان نیز از حکمت به صورت چیزی سخن گفته شده که «در تمام اشیا جاری و ساری است» (حکمت سلیمان، ۷ :۲٤). یوحنا نیز درباره لوگوس پس از خلقت می‌گوید که «او در جهان بود» (یوحنا، ۱: ۱۰). پولس در وصف تولد مسیح می‌گوید که شبیه انسان خلق شد (فیلیپیان، ٦:۲) «شبیه جسم گناه» (رومیان، ۸: ۳) یوحنا نیز می‌گوید: «لوگوس متجسد شد» (یوحنا، ۱: ١٤).

لوگوس چگونه تجسد یافت؟ یوحنا نظیر پولس این موضوع را به ابهام برگزار کرد و تبیینی از آن به دست نداد؛ اما هیچ شاهدی وجود ندارد بر این که مقصود وی تولد فوق طبیعی باشد. برخی از آبای کلیسا، نظیر ایرنئوس و ترتولیان، به گمان خود در آیه سیزدهم انجیل یوحنا عبارت صریحی مبنی بر تولد فوق طبیعی عیسا یافته‌اند. آن‌جا که می‌گوید «نه از خون، و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند»، به عیسا اشاره دارد؛ پس نتیجه گرفته‌اند: این گفته که «لوگوس تن یافت» در آیه چهاردهم بدین معنا است که تولد او فوق طبیعی بوده؛ اما از نظر ولفسن این قرائت خطا است. قرائت صحیح آیه «کسانی که تولد یافتند» است که به فرزندان خود که در آیه دوازدهم آمده، اشاره دارد.

چنان‌که گذشت، در مقدمه انجیل یوحنا فقط از لوگوس ازلی سخن رفته ، و از روح القدس سخنی به میان نیامده است فقط در جایی که از تعمید عیسا سخن گفته شده، در انجیل یوحنا نظیر انجیل همدید از روح القدس سخن رفته است (یوحنا، ۱:۳۲). آیا روح القدس یوحنا نظیر روح القدس در پولس ازلی است یا این که نظیر روح القدس در فیلون غیر ازلی و مخلوق و کارش انتقال وحی و پیام از سوی خدا به مردم است؟ (wolfson, 1970: 181).

گرچه برخی از کارکردهایی که پولس به مسیح ازلی و به تبع به روح القدس نسبت داده، به لوگوس یوحنا انتقال یافته است، روح القدس همچنان کارکرد ویژه مسیحی خود را آن گونه که پولس بیان کرده دارد. با آمدن عیسا مسیح، فیض جای شریعت را گرفت (یوحنا، ۱:۱۷؛ رومیان، ٦:١٤). روح القدس همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم، به یاد شما خواهد آورد (همان: ١٤:٢٦) و شما را هدایت خواهد کرد (همان: ١٦:١٣).

یوحنا شش بار کلمه لوگوس را به صورت وجود قبلی و ازلی مسیح به کار برده است (یوحنا، ۱:۱؛ همان: ۱ :۱؛ مکاشفه، ۱۹:۱۳)؛ اما هرگز آن را از زبان مسیح مطرح نکرد.

اندیشه‌ای که یوحنا می‌خواست با این واژه برساند، در اصل متفاوت از تصوری نبود که پولس از مسیح به دست داد؛ اما او به تناسب حال خوانندگان گمان کرد که باید از این واژه سود بجوید. لوگوس که انجیل یوحنا با آن آغاز می‌شود، شخص است. خوانندگان اناجیل همنوا مدت‌ها با واژه «کلمه خدا» آشنا بودند که معادل انجیل و بشارت بود؛ اما کلمه یوحنا خود عیسا و شخص وی است. در مقدمه انجیل یوحنا از دو چیز بحث شده است. رابطه لوگوس با خدا و رابطه آن با جهان. این‌جا نویسنده سه نظر متمایز ذیل را ذکر کرده است: ۱. «در ابتدا کلمه بود» (یوحنا، ۱:۱). تاریخ، کلمه پروردگار را به زمانی قبل از تمام اشیای زمانی برده است. هیچ چیزی درباره منشأ جهان گفته نمی‌شود چنان‌که در باب اول سفر پیدایش گفته شده است، لازمه آن این است که لوگوس وجود ازلی دارد. هنگامی که هیچ چیز نبود، لوگوس بود. گرچه وجود ازلی کلمه به صراحت ذکر نشده است، از محتوا فهمیده می‌شود. ۲. «کلمه با خدا بود» (همان: ۲:۱). این‌جا وجود شخصی آن به طور خاص بیان شده است. او به رغم پیوند ازلی که با خدا دارد، از خدا متمایز است. ۳. «کلمه خدا بود». کلمه فقط ارتباط ازلی با خدا ندارد؛ بلکه به واقع در ماهیت با خدا یکی است. مفهوم مادونی و پایین مرتبه‌تر بودن کلمه به کلی نفی و الوهیت واقعی کلمه اثبات شده است. در این سه گزاره، ما از وجود ازلی به شخصیت متمایز وی و در نتیجه به الوهیت جوهری او، و این که لوگوس خدا است، ارتقا می‌یابیم. یکی بودن، اختلاف، تمایز و اشتراک مراحل سه گانه ارتباط الاهی است. در آیه ۳ تا ۵ باب نخست انجیل یوحنا نکات سه گانه ذیل وجود دارد: ۱. کلمه خالق جهان محسوس است. «همه چیز به واسطه او ساخته شده است». این عبارت، لوگوس را وسیله تمام فعالیت خالقانه خدا وصف و دیدگاه افلاطون و فیلون را مبنی بر این که خدا فقط معماری است که به ماده‌ای ازلی جهان شکل می‌دهد، طرد می‌کند. واژه «شدن» بر تکامل متوالی جهان دلالت می‌کند؛ دیدگاهی که با نظریه جدید تکامل سازگاری ندارد. ۲. لوگوس همچنین منبع و منشأ حیات عقلانی، اخلاقی و معنوی انسان است. «در او حیات بوده» و حیات نور انسان‌ها است. نور و حیات است و اصل و اساس صورت متنوع وجود و فکر او خالق همه چیز است. کلمه جسم شد؛ اما همچنان در صورت انسان مظهر خدا است.

تأثیر فیلون بر یوحنا

داد، پژوهشگر عصر جدید، بخش اول کتاب خود را با عنوان *تفسیر انجیل یوحنا* به طور کامل به فیلون اختصاص داد. به نظراو، فیلون در سه محور ذیل بر یوحنا تاثیر گذاشته است. بررسی شباهت‌ها و اختلاف‌های آن دو در این قلمروها اهمیت بالایی دارد.

أ. در استفاده از نمادها شباهت واقعی میان آن دو وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است. ۱. نور به صورت سمبل و نماد رابطه خدا با انسان و جهان ۲. خدا در جایگاه مبنا و اساسی که حیات از آن جریان می‌یابد ۳. نماد خدا به صورت شبان (البته فیلون در وهله نخست، این واژه را بر جهان و نفس جزئی اطلاق می‌کند؛ در حالی که یوحنا تصور مبتنی بر کتاب از خدا را به صورت شبان جماعت اسرائیل حفظ کرده است). فیلون و یوحنا هر دو در داشتن پیشینه کتاب مقدس مشترکند؛ پس باید به طرز عمیق‌تر و ژرف‌تری به افکار آن دو نفوذ کرد.

ب. فیلون و یوحنا هر دو خدا را غایت مهم و اصلی انسان و منبع تقدس والای او می‌دانند. هر دو در استفاده از زبان عبادت یعنی ایمان و محبت سهیمند؛ هر چند فیلون در آگاهی عرفانی از موجود مطلق متاثر از افلاطون و فراتر از یوحنا رفته است.

ج. دو جنبه از نظریه لوگوس فیلون به یوحنا مربوط می‌شود. نخست نقش لوگوس به صورت واسطه میان خدا و جهان. خدا در و به وسیله لوگوسش شناخته می‌شود؛ اما به رغم به کارگیری زبان تشخص و تجسم از سوی فیلون، او به واقع همچون یوحنا لوگوس را در واژگان شخصی به کار نبرد. داد عباراتی از فیلون را شاهد گرفته بر این که او لوگوس را با انسان مثالی و ازلی یکی گرفته است. خلاصه آن‌که از نظر فیلون، لوگوس درتمام انسان‌ها وجود دارد و نه این که او به صورت انسان روی زمین زندگی کند و این نشان می‌دهد که لوگوس در یوحنا کاملاً متشخص است و روابط شخصی با خدا و با انسان‌ها و نیز جایگاهی در تاریخ دارد؛ در حالی که لوگوس فیلون هرگز شخصی نیست، مگر در قالب استعاره.

اخیراً توماس توبین(Thomas Tobin) با متمرکز کردن تحقیقاتش بر بخشی از مقدمه یوحنا به نتایج مشابهی دست یافته است. او به بررسی سه موضوع ذیل پرداخته: ۱. واقعیت و کارکردهای لوگوس؛ ۲. نور و ظلمت؛ ۳. لوگوس و انسان آسمانی. توبین در مقام نتیجه‌گیری می‌گوید: درست است که میان آن دو شباهت‌هایی وجود دارد؛ اما این شباهت‌ها را نمی‌توان بیانگر تاثیرپذیری یوحنا از فیلون دانست؛ چه آن که هر دو به جهان

بزرگ‌تری از یهودیت هلنی مآب متعلق بوده‌اند که تفاسیر نظری از کتاب مقدس میان آن‌ها رواج داشته است. در ثانی تجسد لوگوس در عیسا برای فیلون غیر قابل تصور بود.

بورگن (Borgen) تحقیقاتی در زمینه یهودیت فلسطینی و پس زمینه‌های هلنی مآب یوحنا انجام داده است. به نظر او، یوحنا بیشتر از سنت تفسیر میدراشی فلسطینی بهره گرفته تا از افکار فیلون. واژه لوگوس در انجیل یوحنا بر پایه تفسیر آیه ۳ از باب اول سفر پیدایش استوار است (Runia, 1993: 78-83).

موارد اختلاف فیلون و یوحنا

به گمان برخی از پژوهشگران، نقاط اختلاف میان فیلون و یوحنا برجسته‌تر از نقاط اشتراک آن‌ها است. ۱. لوگوس فیلون متافیزیکی است؛ در حالی که لوگوس یوحنا دینی است ۲. فیلون کاملاً در حوزه تفکر انتزاعی گام برداشته؛ در حالی که یوحنا فکر عینی و انضمامی دارد و در حوزه زندگی و تاریخ حرکت می‌کند ۳. لوگوس فیلون نقش واسطه و میانجی را ایفا می کند؛ ابزاری که خدا برای ساختن جهان به کار برده است. لوگوس یوحنا کمکی و فرعی نیست؛ بلکه خودش خدا است و از این جهت ابزار نیست؛ بلکه عامل اولیه در خلقت است. ٤. طبق نظر فیلون، خدا همچون معماری تصور می‌شود که جهان را از ماده ازلی شکل می‌دهد؛ ولی به نظر یوحنا، لوگوس خالق مطلق همه چیز و منشأ تمام موجودات است. ٥. در فیلون، لوگوس میان شخص و غیر شخص بودن در نوسان است؛ ولی در یوحنا از همان اول بر متشخص بودن لوگوس تاکید شده است. در فیلون حتی در جایی که از متشخص بودن لوگوس سخن رفته؛ به زحمت می‌توان گفت که آن ارزش و جایگاه شخص واقعی را دارد. ٦. ایده تجسد با تفکر فیلون بیگانه، و در طرح او از جهان محال است؛ اما «کلمه جسم شد» شاه بیت و نکته محوری یوحنا است. ۷. فیلون بر شناخت ناپذیری مطلق خدا تاکید می‌کند؛ اما هدف اصلی یوحنا اظهار این مطلب است که خدا در مسیح متجلی شده و لوگوس از طریق جسم انسان از ذات خدا پرده برداشته است. ۸. لوگوس فیلون انتزاع محض یا صفت خدا است و هیچ گونه ارتباطی با تاریخ انسان ندارد. لوگوس یوحنا از آغاز، غریزه توام با زندگی و نیرو، و تجسد خدا در مسیح خلقت دوباره جهان و اتحاد دوباره‌ی انسان و خدا است.

از این مقایسه بر می‌آید که یوحنا و فیلون در حالی که هر دو از یک زبان بهره

گرفته‌اند، ارزش کاملاً متفاوتی برای آن‌ها قائل شده‌اند. مفاد انجیل یوحنا عیسی مسیح است. لازمه اقتباس این کلمه استحاله کامل آن است که باید تعمید داده شود و روح جدیدی بیابد. دیگر مهم نیست که آن از چه منبعی گرفته شده است؛ فی المثل آیا خاستگاه یونانی دارد یا یهودی. کلمه یوحنا هر خاستگاهی که داشته باشد، مفهومی مسیحی است. محتمل‌ترین نظریه این است که فیلون و یوحنا هر دو از واژه‌ای که در زمان آن‌ها متداول بوده، بهره گرفته‌اند، و البته هر یک، آن را برای اندیشه‌های خاص خود به کار برده است. فیلون که تمایل پیشین به تفکر یونانی داشته، به نظریه‌اش درباره رابطه عقل الاهی با جهان رنگ یونانی داده است. یوحنا به سبب تمایلات دینی‌اش در لوگوس اوج تجلی خدا بر انسان را دیده است که تجلیات یهودی چیزی جز جلوه‌های ناقص آن نیستند.

هنگامی که لوگوس فیلون در مسیحیت به مسیح ازلی مبدل شد، مولود خدا شد. اختلاف دیگری که میان فیلون و تفکر مسیحی وجود دارد، درباره منشأ و اصل لوگوس است. رابطه خدا با لوگوس در فیلون و نیز در مسیحیت با واژه‌ی پدر نشان داده شده است. اگر خواسته باشیم به زبان فلسفی سخن بگوییم، باید گفت در فیلون خدا در ارتباط با لوگوس به این معنا پدر نامیده می‌شود که علت فاعلی آن است و در مسیحیت خدا به این معنا در مقایسه با لوگوس پدر نامیده می‌شود که علت مادی آن است. طبق نظر فیلون، خدا علت فاعلی است به این معنا که علت لوگوس است که خود به همین معنا علت جهان به شمار می‌رود؛ یعنی آن را از عدم آفرید. به هر حال، در مسیحیت پدر و پسر رابطه میان خدا و لوگوس است؛ یعنی نوعی رابطه خاص میان آن دو برقرار است؛ در حالی که میان خدا و جهان چنین رابطه‌ای وجود ندارد. و همچنان مسیحیان بر این باورند که خدا برای جهان علت فاعلی و برای لوگوس علت مادی است؛ یعنی آن را از خودش آورده.

لوگوس پسر خدا است درست به همان معنایی که در کتاب مقدس وصف شده؛ یعنی از صلب پدر بیرون می‌آید(داوران، ۳۰:۸؛ اول پادشاهان، ۱۹:۸؛ کتاب دوم سموئیل، ۱۱:۱۶). تئوفیلوس و کلمنت اسکندرانی وجود ازلی مسیح قبل از ایجاد و در فکر خدا را به صورت چیزی که در اعماق دل خدا وجود دارد، وصف می‌کنند (wolfson, 1970: 193-4). آبای کلیسا به رغم تلاش‌های بسیاری که در تبیین ایجاد لوگوس با استعانت از تشبیه‌های گوناگون انجام دادند، سرانجام ناچار شدند آن را راز تلقی کنند.

جایگاه فیلون در تفکر دینی مسیحیت

هارناک در بحث از کلمنت اسکندرانی و اوریگن به تفصیل بـه تـاثیر فیلـون بـر آن دو پرداخته است. از نظر او، در الاهیات اسکندرانی کاری که با فیلون آغاز شد و با والنتینـوس و مکتب او ادامه یافت، درون اولیه مسیحیت کلیسا آن را به عهده گرفته است. بـا کلمنـت، مسیحیت کلیسایی به هما ن سطح و مرتبه‌ای رسید که یهودیـت بـا فیلـون، و بـدون شـک فیلون تاثیر بسیاری بر کلمنت گذاشت. اوریگن فیلون مسیحی است و نیز هماورد و رقیـب فلوطین. به نظر رونیا، هارناک فقط بر نقش بی‌بدیل فیلون بر سر آغازهـای تفکـر مـسیحی تاکید کرده است بی آن که به تفصیل نشان دهد چگونه این تاثیر اتفاق افتاده است.

گفته هارناک درباره کلمنت، نیم قرن بعد از منظـری کـاملاً متفـاوت بـه وسـیله مـورخ یهودی_ امریکایی فلسفه، هری اوسترین ولفسن، بیان شـد. ولفـسن در سـال ۱۹٤۷ کتـاب بسیار پر حجمی درباره فیلون نوشـت. او در آن کتـاب فیلـون را آغـازگر فلـسفه‌ای دینـی می‌داند که در سنت فلسفی ادیان سامی تا زمان اسپینوزا ادامـه یافـت. فیلـون میـان فلـسفه یونانی شرک آلود که هیچ شناختی از کتاب مقدس نداشتند و مجموعـه آثـار فلـسفی قـرار دارد که از قرن هفدهم به بعد به دور از تاثیر کتاب مقدس در زمینه فلسفه نوشته شـده‌انـد. ولفسن بی‌درنگ در صدد اثبات ادعای پیشین برآمد. در نخستین گـام، کتـاب فلـسفه آبـای کلیسا را نوشت.

مقصود ولفسن از این ادعا که تفکر آبای کلیسا بر پایه نظام فکری فیلون اسـتوار اسـت چیست؟ به یقین مقصود وی این نیست که آبـای کلیـسا مـستقیم بـا فیلـون در داد و سـتد فکری بوده‌اند؛ یعنی در تمام اوقات آثار فیلون روی میز کارشان باز بـوده اسـت؛ بلکـه بـه گمان ولفسن، اصول و موضوعات اصلی و مهم تفکر آبای کلیسا از فیلون گرفته شده است. به‌طور نمونه می‌توان به محورهای ذیل اشاره کرد: ۱. روش تفسیر رمزی کتاب مقـدس؛ ۲. وابستگی فلسفه یا عقل به کتاب مقدس یا ایمان؛ ۳. اتخاذ شماری از پیش فرض‌های مبتنی بر کتاب مقدس (فیلون هشت پیش فرض مبتنی بر کتاب مقدس را ذکر کرد که آبای کلیسا شش تا از آن‌ها را پذیرفتند: وجود و وحدت خدا، خلقت کیهـان، مـشیت الاهـی، وحیـانی بودن تورات، وجود مثل. وحدت جهان و ازلیت وحی که جزو پیشین فـرض هـای فیلـون است هر دو از سوی آن‌ها رد شده)؛ پس با این مبنای مشترک، دیگر تعجبی ندارد که آبـای

کلیسا تفکر فیلون را در موضوعات بیشماری مطرح و بسط دهند. از باب نمونه می‌توان به نظریه لوگوس اشاره کرد. نظریه تجسد به دیدگاه فیلون افزوده شده است. در فیلون لوگوس سه مرحله دارد: لوگوس غیر مخلوق، لوگوس مخلوق و در عین حال متعالی از اشیای فیزیکی و لوگوس درون ذات در جهان فیزیکی. نظریه مسیحی تجسد لوگوس در انسان مرحله چهارمی است که مشابه با مرحله سوم فیلون یعنی لوگوس درون ذات است. از نظر ولفسن، آبای کلیسا تا اندازه‌ای تحت تاثیر عوامل داخلی و بیشتر متاثر از عوامل خارجی به دیدگاه های فیلون روی آوردند. او در کتاب فلسفه آبای کلیسا به مسائلی پرداخته که به مسیحیت اختصاص دارد؛ چه آن‌که موضوعات دیگر نظیر آرای ناظر به خدا، خلقت، اراده‌ی آزاد، اخلاق قرابت بیشتری با تفکر فیلون دارند. کوتاه سخن، هیچ پژوهشگر دیگری به‌سان ولفسن بر تاثیر فیلون بر آبای کلیسا با این شدت و حدت تاکید نکرده است. ولفسن در جایگاه مورخ فلسفه مدعی است که کلمنت تحت تاثیر فیلون تفسیر فلسفی و رمزی را وارد مسیحیت کرد؛ ولی نشان نمی‌دهد که چگونه این تاثیر اتفاق افتاد و چگونه می‌توان آن را اثبات کرد. یا او مدعی یکی بودن مسیح و حکمت ازلی یوحنا با لوگوس فیلون و حکمت کتاب حکمت سلیمان است بدون آن که بپرسد چگونه یوحنا با آرای فیلون یا پولس آشنا شده است(Wolfson, 1956: pp. 365-72).

محققان، روش ولفسن را که می‌کوشند تفکر فیلون را به طرز اغراق آمیزی نظام‌مند نشان دهد و همین طور دیدگاه عمیقاً یهودی محور او به تاریخ فلسفه و تمرکز بر روی دو فیلسوف یهودی یعنی فیلون و اسپینوزا را رد کرده‌اند؛ در عین حال نگرش او مدافعان چندی یافت. جین دانیللو، الاهی‌دان آبایی فرانسوی، از دیدگاه ولفسن تمجید و تعریف کرده است. او می‌گوید: بدون تردید، فیلون آغازگر دوره جدیدی در تفکر فلسفی است. فیلون برای نخستین بار در تاریخ فلسفه بایدهای بنیادین کتاب مقدس در خصوص شناخت ما از خدا را مطرح کرد. آبای کلیسا فقط ادامه دهنده مطالبی هستند که فیلون آغازگر آن‌ها بود. این توهم نیست؛ بلکه آثار فیلون شکاف قابل ملاحظه در تاریخ فلسفه را پر کرد. در زنجیره تاریخ فلسفه فیلون حلقه اساسی است. او میان افلاطون گرایی شرک آلود و افلاطون‌گرایی مبتنی بر کتاب مقدس قرار دارد و فلسفه افلاطون را بر پایه وحی بازنگری کرد. آبای کلیسا بر پایه این بازنگری اولیه فلسفه افلاطون را در پرتو عهد جدید دوباره بازنگری کردند.

فرد دیگری که از دیدگاه ولفسن تاثیر پذیرفته، مورخ هلندی فلسفه یعنی کورنیلیا دی و وخل (Cornellade vogel) است. او در بخشی از تاریخ فلسفه‌اش که به فلسفه یونان اختصاص یافته، بخش مشبعی را به فیلون اختصاص داده است. از نظر او، با فیلون، عنصر جدیدی یعنی وحی، وارد تاریخ فلسفه شد. فیلون، یهودی اسکندرانی برخوردار از فرهنگ هلنی، و در فلسفه یونانی زمان خود استاد بود. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا در تفکر او آموزه‌های کتاب مقدس غالب و برجسته است یا فلسفه یونانی. ووخل در ادامه ضمن انتقاد از ولفسن که کوشید تفکر فیلون را نظام مند نشان دهد. و نیز از خود فیلون که به اندازه کافی نتوانست میان عقل طبیعی و وحی فرق بگذارد، می‌گوید: فیلون فیلسوف بزرگ نیست؛ بلکه آرای او فلسفه التقاطی زمانش را منعکس می‌کند.

ریل، پژوهشگرایتالیایی، در کتاب پنج جلدی *تاریخ فلسفه یونان*، دیدگاهی نزدیک به ووخل و نیز ولفسن دارد. او همراه با ولفسن معتقد است که فیلون نخستین متفکری بود که نظریه واقعی در باب خلقت طبق دیدگاه موسی را در مقابل دیدگاه فیلسوفان یونان مطرح کرد. بر خلاف تصور رایج، نظریه خلق از عدم را فیلون مطرح کرد، نه آبای کلیسا.

هنری چدویک، الاهی‌دان انگلیسی، دیدگاهی متفاوت دارد. او در مقام تبیین فیلون و سرآغازهای تفکر مسیحی در آغاز کتاب تاریخ کمبریج درباره فلسفه یونانی متاخر و فلسفه اوایل قرون وسطا می‌گوید:

تاریخ فلسفه مسیحی، با مسیحی آغاز نشد؛ بلکه با فردی یهودی به نام فیلون اسکندرانی آغاز شد.

از نظر وی، فیلون به مسیحیان قرن دوم و سوم بیشتر نزدیک است تا یهودیت تلمودی و او کمتر از پولس حاخامی است. آثار وی اهمیت بسیاری برای مسیحیان اولیه داشته است. به نظر او هر چند شباهت‌ها و پیوندهای میان فیلون و آبای کلیسا مهم است، پرداختن به تفاوت‌ها نیز خالی از وجه نیست. او در مقایسه یوستین شهید با فیلون، فهرست بلندی از تفاوت‌های اصلی آن دو را ردیف کرده است. کلمنت به رغم نظر برخی از پژوهشگران مسیحیت هلنی مآب، نظیر یهودیت هلنی مآب فیلون پدید نیاورد. مسائل اصلی او از مسائل مورد توجه فیلون متفاوت بود و او از زاویه‌ی کاملاً دیگری به این مسائل می‌پرداخت؛ اما در مورد اوریگن می‌گوید: شباهت آثار او به فیلون بیشتر از شباهت کلمنت به فیلون است؛ اما این سبب نمی‌شود که ما تفاوت‌های آن دو را نادیده بگیریم و

اوریگن را فیلونی تمام عیار به شمار آوریم.

واپسین نمونه‌ای که این‌جا به آن می‌پردازیم، کتابی است با عنوان *سرآغاز فلسفه مسیحی* که الاهی‌دان استرالیایی به نام اریک آزبرن(Eric Osborn) آن را نوشته است. او اعتقاد دارد که در آثار آبای کلیسا نظیر یوستین، ایرنئوس، ترتولیان و کلمنت هیچ ارجاعی به فیلون داده نشده است. آن‌ها بیشتر از پولس تاثیر پذیرفته‌اند تا فیلون.

رونیا در کتاب *فیلون در آثار مسیحیت اولیه* دیدگاه‌های را در باب نقش فیلون در تفکر مسیحیت اولیه ذکر و در یک نتیجه‌گیری کلی، دیدگاه مورخان فلسفه را از الاهی‌دانان جدا می‌کند. او معتقد است افرادی نظیر ولفسن، ووخل و ریل که مورخ تاریخ فلسفه‌اند، دیدگاه مثبت‌تری درباره نقش و جایگاه فیلون در تفکر مسیحیت اولیه دارند تا الاهی‌دانانی نظیر هارناک، دانیللو و چدویک. دلیل این تقسیم‌بندی روشن است. الاهی‌دانان بیشتر به خاستگاه آرای مسیحی متمایز علاقه‌منداند. برای این افراد، فیلون زمینه ساز تفکر مسیحی است؛ ولی مورخان فلسفه بیشتر به دنبال اساس و شالوده یک تفکرند خاصه آن که وقتی با دیدگاه‌های فلسفه یونانی در ارتباط باشند. روشن است که بر پایه تفکر پیشین فیلون جایگاه ویژه‌ای می‌یابد.

ولفسن با کنار هم گذاشتن چهار عبارت از کلمنت در باب دیدگاه او درباره مثل و لوگوس به نتیجه ذیل رسید: «مثل یک جهان معقول را تشکیل می‌دهند که در لوگوس مسیحی به سان یک مکان وجود دارند. لوگوس مسیحی دو مرحله وجودی دارد که در طول مرحله نخست لوگوس با خدا یکی است؛ اما در طول مرحله دوم آن یک موجود شخصی متمایز است. بر این اساس می‌توان گفت مثل مندرج در لوگوس نیز دارای دو مرحله وجودی است. تمام این نکات همه در فلسفه بربری یعنی فلسفه مبتنی بر کتاب مقدس ریشه دارد که فیلون آن را تقریر و صورت بندی کرده است و منشأ این فلسفه بربری طبق نظر کلمنت، نظریه مثل افلاطون است. او بدین ترتیب به ضرس قاطع نظریه فیلون را مبنی بر این که مثل در لوگوس جای گرفته‌اند و لوگوس دو مرحله وجودی دارد به افلاطون نسبت می‌دهد ولفسن بدین ترتیب اثبات می‌کند که تفسیر نظام‌مند کلمنت از لوگوس به نظریه فیلون در این زمینه وابسته است.

از نظر ولفسن، فیلون پدر تمام تفکرات آبای کلیسا، اعم از ارتدکس و غیر ارتدکس

است. از نظر او آریانیسم (Arianism) و مدالیزم یا وجهی‌گری* (Modalism) با این که دو دیدگاه رقیب و متضادند در افکار فیلون اسکندرانی ریشه دارند. آریوس در آغاز قرن چهارم، اسقف اسکندریه بود. او دغدغه اثبات یگانگی و بساطت حق تعالی را داشت. خدا چون روح محض بود، برای برقراری ارتباط با عالم مادی به واسطه نیاز داشت. این واسطه همان پسر بود که هر چند از ازل وجود داشته مخلوق خدا است. در شورای نیقیه با نظر آریوس مخالفت و او محکوم و تبعید شد. آریوس ایجاد ازلی لوگوس را که فیلون مطرح کرده بود رد کرد و گفت زمانی بود که فقط خدا بود و نه پدر. بدین ترتیب، لوگوس به صورت نتیجه اراده خدا از عدم آفریده شده؛ هر چند از ازل به صورت صفت خدا با خدا وجود داشته است. اختلاف فیلون با آریوس در این بود که او در جایگاه مسیحی، لوگوس مخلوق را با مسیح ازلی یکی گرفت. افرادی نظیر رونیا بر ولفسن خرده گرفته‌اند که او به لحاظ تاریخی نتوانسته تاثیر فیلون بر آریوس را اثبات کند. جالب آن که در سه مونوگرافی که درباره آریوس نوشته شده فیلون را پدر او لقب داده‌اند و حتی لورنس در مقاله‌ای با عنوان *آریوس یهودی* به بررسی این موضوع پرداخته است. نظریه لوگوس دو گانه فیلون یعنی لوگوس ازلی که هم در خدا در مقام موجود ازلی وجود دارد و با ماهیت او یکی است و هم به صورت موجود مخلوقی که متمایز از ذات خدا است. مدالیست‌ها مسیح را فقط به حسب لوگوس بالاتر یعنی به صورت قدرت خدا لوگوس می‌دانند و بدین ترتیب آن معادل با یکی از نام‌های خدا است (Runia,1993: 191).

نتیجه گیری

در این که نویسنده ی انجیل چهارم، یوحنا، و به باور برخی پولس از فیلون تاثیر پذیرفته، کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته شده است و ما در فصلی که به این موضوع اختصاص دادیم، به اجمال به آن پرداختیم؛ اما به نظر می‌رسد اختلاف‌های اساسی میان آن دو وجود دارد. در انجیل یوحنا با صراحت هر چه تمام از تجسد و تشخص کلمه سخن رفته است؛ در حالی که کلمات فیلون در باب تشخص وعدم تشخص لوگوس در نوسان است. گاهی لوگوس در کلمات فیلون جنبه انتزاعی به خود می گیرد و به صورت صفت

---

* وجهی گری با این عقیده سابلیوس شروع شد که پدر و پسر دو نمود و جلوه از یک جوهر و خدایند. خدا را باید قبل از آفرینش از حیث پدر بودن و بعد از آفرینش از جنبه ی پسر بودنش تصور کرد.

مطرح می‌شود. از طرفی لوگوس در فیلون به صورت اصل تبیینی مطرح است. اصلی که شأن وجودی و متافیزیکی، شان معرفتی و شأن ارزشی یافته است؛ در حالی که کلمه یا عیسا مسیح وسیله‌ای برای نجات آدمی و برای هموار ساختن راه صعود و تعالی او است. در فیلون لوگوس برای حفظ تعالی خدا مطرح می‌شود؛ ولی در مسیحیت خدا برای نجات انسان حلول می کند. باور نظریه حلول همان، وحذف واسطه‌ها همان. به عبارت دیگر، مسیحیت اولیه یا به تعبیری مسیحیت پطرسی با فرشته باوری ارتباطی محکم و در واقع عیسا فرشته خدا تلقی می‌شود؛ ولی در مسیحیت پولسی و یوحنا خدا در عیسا تجسد می یابد و حلول می کند و فرشته باوری حذف می‌شود.

منابع و مآخذ

۱. کتاب مقدس

1. -Runia, David T , *philo in Early Christian literature:A survey*,van Gorcum,Assen Fortress press,Minneapolis, 1993.

2. -Winston , David ,(trans), philo of Alexandria The contem plative life, The Giants, And selections, paulist press, 1981.

3. -Wolfson , Harry Austryn, *The philosophy of Spinoza*, Harvard University press - Wolfson , Harry Austryn ,1982 (5th ed) , *Philo: Foundations of Religious philosophy In Judaism, Christianity, And Islam* , Harvard University press, 1934.

4. -wolfson, Harry Austryn, (3d ed) , *The philosophy of The Church Fathers* , Cambridge: Harvard University Press, 1970.

5. -Yonge, C. D (3d ed) , *The Works Of Philo*, Hendrickson, 1995.